



درس تفسیر سوره مبارکه دخان - جلسه ۱۳

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ (۳۲) وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ (۳۳) إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴) إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ (۳۵) فَأْتُوا بِآيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۶) أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۳۸) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹)﴾

شهادت قرآن به عدم ایمان بنی اسرائیل با توجه به معجزات انبیا

در سوره مبارکه «دُخان» بعد از تبیین آن اصول کلی، به قصص برخی از انبیا(علیهمُ السَّلَام) و استکبار امت‌های آنها پرداختند. جریان موسی کلیم و استکبار فرعون را بازگو فرمودند، بعد به جریان قوم «تُبَّع» می‌رسند. در جریان بنی اسرائیل فرمود که ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾؛ ما اینها را نسبت به مردم جهان فضیلت دادیم، منظور این نیست که اینها از نظر علم صائب و عمل صالح فضیلت داشتند، بلکه انبیا فراوان فرستادیم و معجزات بی‌شمار و کرامت‌هایی را به وسیله انبیا بهره آنها کردیم که ایمان بیاورند؛ ولی متأسفانه بهره صحیحی نبردند.

تاکنون مشخص شد که سرزمین مصر به ارث مستضعفین رسید که بخشی از اینها همین بنی اسرائیل بودند و بخشی هم اقوام دیگر که فرمود: ﴿وَأُورَثْنَا﴾ اینها را ﴿مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا﴾^۱؛ اما چطور شد که وجود مبارک موسی کلیم برنگشتند، مأموریت داشتند که در همان منطقه فلسطین و صحرای سینا بمانند و مردم را هدایت کنند و اما اینکه چطور مردم مصر راهنما و رهبر نداشتند، این طور نیست! عده‌ای را وجود مبارک موسی کلیم و هارون (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا) در زمان اقامت خود در مصر پروراندن که قرآن از آنها به عنوان ﴿مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ﴾^۲ یاد می‌کند، همان‌ها علمایی بودند که حافظ دین و مکتب موسای کلیم و هارون (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا) بودند و مردم بنی اسرائیل باقی مانده‌ها در مصر را هدایت می‌کردند، پس این طور نیست که آنها بدون راهنما باشند. اما اینکه اینها امت برجسته بودند یا نه؟ از قرآن برمی‌آید که اینها یک امت برجسته‌ای باشند، بلکه برخلاف آن برمی‌آید؛ همان چهار - پنج طایفه‌ای که قبلاً بازگو شد.

پاسخ قرآن به ادعای فخرآمیز بنی اسرائیلی‌های مقیم مدینه

در سوره مبارکه «مائده» از «بنی اسرائیل» این چنین یاد می‌کند، سوره مبارکه «مائده» از آیه هجده به بعد این است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى﴾ که اینها بنی اسرائیلی هستند، ﴿نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ﴾. اگر اینها ﴿فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۳ می‌باشند و اگر ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ﴾ هستند، چرا گرفتار ذنوب و معذب به ذنوب هستند؟ بعد فرمود: ﴿يَا أَهْلَ

۱. سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳.

۳. سوره جاثیه، آیه ۱۶.

الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ ﴿٤﴾ بعد به یهودی‌های عصر پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می‌فرماید که این وحی الهی آمده است در حالی که شما عالماً عامداً انکار می‌کنید؛ اینها از همان بنی اسرائیل بودند که انکار کردند! همین یهودیان بنی قریظه و بنی نظیر بودند که این همه فتنه‌ها را در مدینه به پا کردند، اینها هم جزء بنی اسرائیل بودند:

نونه‌ای از کوتاهی‌های بنی اسرائیل و دلالت آن بر عدم فضایل اخلاقی آنان

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ﴾^۴ وجود مبارک موسای کلیم فرمود فضیلت‌های فراوانی خدا به شما داد که به هیچ‌کس نداد، آن‌گاه فرمود: ﴿يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ * قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَدْخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ * قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أُنْعِمِ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۵ حرف رسمی آنها این بود: ﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾^۶ این همه معجزات را از کلیم حق دیدند! کلیم حق فرمود شما موظف هستید وارد این سرزمین شوید و این مستکبرین را از آنجا بیرون کنید و وارث آن شوید، آنها صریحاً به موسای کلیم گفتند تو و خدای تو بروید فتح کنید، بعد ما وارد می‌شویم! چه فضیلتی را اینها دارند؟ اینها که این معجزه‌ها را از موسای کلیم دیدند! اگر ﴿فَضَّلْنَاهُمْ﴾ هست و اگر ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ﴾ هست، مربوط به فضایل اخلاقی اینها نیست. اینهایی که

۴. سوره مائده، آیه ۱۹.

۵. سوره مائده، آیه ۲۰.

۶. سوره مائده، آیات ۲۱ - ۲۳.

۷. سوره مائده، آیه ۲۴.

آن حرف را زدند و خدا فرمود که به آنها بگو: ﴿فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ﴾^۱ یا در آیه ۲۴ همان سوره مبارکه «مائده» دارد که اینها صریحاً به پیامبر خودشان گفتند که ﴿يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا﴾؛ مادامی که مستکبران هستند ما وارد این سرزمین نمی‌شویم، ﴿فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾؛ تو و خدای تو بروید با اینها بجنگید، کشور را آرام بکنید و تحویل ما بدهید. کسانی که در برابر پیغمبر زمان خود چنین حرفی می‌زنند، چگونه فضیلت دارند؟ چگونه ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْتَاهُمْ﴾ هست؟

شکوه موسای کلیم به درگاه الهی از کوتاهی‌های بنی اسرائیل

بعد موسای کلیم عرض کرد: ﴿رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي﴾^۲؛ خدایا! گرچه هیچ کسی مالک خودش نیست «لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ»^۳؛ اما به حسب ظاهر و از نظر وظیفه شرعی، من فقط اختیار خودم را دارم، برادر من هم اختیار خودش را دارد؛ ﴿رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي﴾ - این ﴿أَخِي﴾ عطف بر ﴿نَفْسِي﴾ نیست - ﴿وَأَخِي﴾ هم «لَا يَمْلِكُ إِلَّا نَفْسَهُ»، هر کدام از ما اختیار خودمان را داریم، نه اینکه ﴿إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي﴾ که ﴿أَخِي﴾ عطف بر ﴿نَفْسِي﴾ باشد، من مالک خودم هستم و مالک برادرم! این ﴿أَخِي﴾ عطف است بر آن ضمیر ﴿لَا أَمْلِكُ﴾؛ یعنی ﴿رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي﴾، ﴿وَأَخِي﴾ هم «لَا يَمْلِكُ إِلَّا نَفْسَهُ»، ما فقط دو نفر هستیم که اختیار خودمان را داریم؛ اینها می‌گویند که شما بروید و بجنگید و شهر را آرام کنید، بعد تحویل ما بدهید. ﴿فَاْفَرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾^۴؛ اینها فاسق هستند، خدایا بین ما و اینها جدایی بینداز! اگر کسی دل پیغمبر خودش را

۱. سوره مائده، آیه ۱۸.

۲. سوره مائده، آیه ۲۵.

۳. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۵۰.

۴. سوره مائده، آیه ۲۵.

را درد بیاورد، صریحاً پیغمبر بگوید: ﴿لَمْ تُؤْذُونِي﴾^۱ و صریحاً پیغمبر بگوید اینها فاسق هستند، چگونه ﴿فَضَّلْنَاهُمْ﴾

عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ هستند؟ چگونه ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ﴾ هستند؟

پرسش: چه اشکال دارد که جز این باشد؟ همان طوری که امت پیغمبر ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾^۲

هستند، بعضاً چنین نبودند؟

پاسخ: بله، ولی منظور این است که اما ﴿فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ که نیست! معلل هم هست، نفمود که شما

آدم‌های خوبی هستید، نفمود: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾، چرا؟ ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾، اگر امر

معروف و نهی از منکر نشود که خیر نیستید! دو مطلب است: یکی اینکه ﴿عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ و امثال آن نیست، دیگر

اینکه معلل است و مادام است؛ یعنی مادامی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید؛ اما این جا هم صریحاً ﴿لَمْ

تُؤْذُونِي﴾ در آن هست و هم صریحاً پیغمبر عرض کرد: ﴿فَاَفَرَّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾.

معذب شدن بنی اسرائیل به دعای کلیم حق دال بر عدم فضیلت آنان

بعد هم ذات اقدس الهی هم آنها را سرگردان کرد، چهل سال آنها را سرگردان کرد! ﴿فَاِتَّخَذَ كُلُّ شُعْبَةٍ مَّتَابِعًا مِّنْهُمُ الْمَنَاقِبَ﴾

سَنَةِ يَتَّبِعُونَ فِي الْأَرْضِ﴾^۳، گاهی لحظه‌ای اینها را از دریا عبور می‌دهد و گاهی چهل سال اینها را در جاده خاکی

معتل می‌کند، این خداست! آن جا که دیگر جا برای سرگردانی نبود! یک میدان و بیابان بازی بود که راه آن هم باز

بود! چهل سال آدم سرگردان باشد و از طرفی هم در یک لحظه از این کرانه به آن کرانه دریا عبور بکند! این وقایع

همه برای اینهاست! مادامی که «کلیم الله» با اینها هست، ﴿فَاضْرِبْ لَهُم مَّغْزًى فِي الْبَحْرِ يَبَسًا﴾^۴ نصیب اینهاست و

۱. سوره صف، آیه ۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۳. سوره مائده، آیه ۲۶.

۴. سوره طه، آیه ۷۷.

مادامی که در برابر کلیم حق ایستادند، چهل سال سرگردان هستند؛ کسی که چهل سال سرگردان است، چگونه می‌شود که بر جهانیان مقدم باشد؟ ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ﴾ برای اینها نیست، ﴿فَضَّلْنَاهُمْ﴾ برای اینها نیست، آن مختار بودن، «خیره» و خیر بودن و فضیلت برای انبیای فراوانی است که به اینها داده شده است.

پرسش: ... آن شخص یهودی که به امیرالمؤمنین می‌گوید شما هنوز پیغمبرتان را دفن نکرده بودید اختلاف که حضرت در جواب او فرمودند ما درباره پیغمبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اختلاف نکردیم، اختلاف ما درباره دستوری بود که از پیغمبر ما رسیده بود؛ ولی شما هنوز پایتان از آب دریا خشک نشده بود که ...^۱

پاسخ: شما در اصل و ما در فرع؛ این هم نشان می‌دهد که نسبی نیست، امت اسلامی به هر وسیله‌ای باشد از آنها بهتر است، برای اینکه حضرت فرمود ما در فرع اختلاف کردیم و شما در اصل؛ ما اختلاف درونی داریم، ما پیغمبر و امام را قبول داریم! منتها یکی می‌گوید خلیفه زید است و یکی می‌گوید عمرو است، شما اصل را منکر هستید! بنابراین این دلیل است بر اینکه اینها افضل نیستند.

پرسش: احتمال دارد که نسبی خودشان را افضل بدانند؟

پاسخ: ممکن است خودشان افضل بدانند، همان‌طور که الآن هم می‌دانند، اما قرآن نمی‌گوید شما ﴿اخْتَرْنَاهُمْ﴾؛ یعنی شما آدم‌های خوبی هستید! اینها را که سرگردان می‌کند چه خیری دارند؟ وقتی پیغمبر اینها می‌گوید اینها فاسق هستند و پیغمبر اینها می‌فرماید: ﴿فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ﴾، اینها چه خیری دارند؟ وجود مبارک کلیم حق به ذات اقدس الهی پناهنده شد که خدایا! مرا از اینها و اینها را از من جدا کن: ﴿فَاَفْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾.

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۳۱۷: «وَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْيَهُودِ [لِبَعْضِ الْيَهُودِ حِينَ قَالَ لَهُ] مَا دَفَنْتُمْ نَبِيِّكُمْ حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ وَلَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ».

در همان زمان خودشان هم خیر نبودند! بنابراین قرآن هرگز اینها را به عنوان یک امت «راقی»،^۱ «متمدن»، «خَیر» و مانند آن نمی‌داند.

جریان خیانت یهود در جعل نامه برای عدم پرداخت جزیه

اما این جریان جعل نامه توسط یهودیان که براساس ﴿وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ﴾^۲ است، این جعل را مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله علیه) در همان جلد ۲۱ جواهر که کتاب جهاد است ثبت کردند؛ در جواهر جلد بیست و یکم آن جا سخن از جزیه‌ای است که مرحوم محقق در متن شرایع دارد که از این فرق سه‌گانه؛ یعنی یهود و مجوس و مسیحی جزیه می‌گیرند - چه عرب باشند و چه عجم - این بحثی که در آن جا مطرح می‌کنند، صاحب جواهر (رضوان الله علیه) آن را شرح می‌کند و می‌فرماید برخی‌ها ادعا کردند که جزیه از یهودی‌های اهل خیبر برداشته شد، در صفحه ۲۳۵ فرمود: «و دعوی بعض أهل الذمة و هم أهل خیبر سقوط الجزية عنهم بكتاب من النبی صلی الله علیه و آله لم یثبت»^۳؛ اینها گفتند ما قباله‌ای از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داریم که حضرت جزیه اهل خیبر را بخشود که اهل خیبر نباید جزیه بدهند. این نامه و قباله نه تنها ثابت نشد، «بل الثابت خلافها بل عن أبي العباس بن شریح أنهم طولبوا بذلك»؛ گفتند شما که مدعی هستید وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جزیه را از یهودی‌های خیبر حذف کرد و ساقط کرد قباله و سند معاهده بیاورید، «فأخرجوا کتاباً»؛ یک قباله‌ای را درآوردند که در آن جا «ذکروا أنه خط معاذ» که یکی از کاتبان رسول خدا بود. مستحضرید که وحی را گروه خاصی مثل حضرت امیر و اینها (سلام الله علیه) می‌نوشتند، نامه‌ها و بخش‌نامه‌هایی که برای «وُلاة» و استاندارها بود را هم یک گروه خاصی می‌نوشتند. نامه را گفتند این به خط معاذ است که به دستور و املائی

۱. لغت‌نامه دهخدا، راقی: بالا رونده.

۲. سوره مائده، آیه ۱۳.

۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص ۲۳۵.

پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نوشته است، پس این سند و قبالة به خط معاذ است که از منشیان دفتر حضرت بود. «و فيه شهادة سعد و معاوية»، معاویه که بعد از اسلام جزء کاتبان بود، در دفتر کار می‌کرد و بعضی از نامه‌ها را مثلاً او می‌نوشت؛ ولی وقتی که بررسی کردند، دیدند «و کان تاریخه بعد موت معاذ»؛ آن وقتی که این نامه به خط معاذ گفته شد، آن وقتی بود که معاذ مرده بود و در ذیل این نامه هم شهادت معاویه بود و معاویه هم به حسب ظاهر بعد از فتح مکه مسلمان شد و فتح خیبر قبل از فتح مکه بود و قبل از اسلام معاویه، پس معاویه که شهادت داد در زمان فتح خیبر که مسلمان نبود، معاذ هم که شما می‌گویید نامه به خط اوست، در زمان فتح خیبر مرده بود! پس این نامه اوّل و وسط و آخر آن جعل است. «و کان تاریخه بعد موت معاذ» که به زعم شما نامه به خط اوست، «و قبل إسلام معاوية» که اصلاً معاویه آن روز مسلمان نبود؛ یعنی قبلاً کافر بود، بعد منافق شد - یک بیان نورانی حضرت امیر (سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ) دارد که این دودمان ابوسفیان «مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا»^۱؛ یعنی زندگی اینها قبل از فتح مکه کفر بود، بعد از فتح مکه هم منافق شدند. اینها یک لحظه ایمان نیاوردند که مثلاً مسلمان شده باشند؛ قبلاً کافر بودند بعد هم منافق شدند - «و قبل اسلام معاوية فعلم بطلانه». همان‌طوری که عرض شد مرحوم صاحب جواهر مدیریت فقهی او بسیار قوی است، اما این کار، کار تاریخی است! این تاریخ برای خطیب بغدادی است که ایشان در آن «الرحلة في طلب الحديث» در صفحه ۵۴ این تحقیق را کردند،^۲ بعد مرحوم صاحب جواهر و دیگران از ایشان نقل می‌کنند، یک چنین ملتی چگونه می‌شود که ﴿فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ باشد؟! این ﴿وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ﴾ هم همین است. بنابراین خود قرآن دارد که مرتّب وجود مبارک موسی آنها را مذمت می‌کند، اعراض می‌کند و اینها را سرزنش می‌کند، اینها هم به موسای کلیم می‌گویند ﴿فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا

^۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه ۱۶.

^۲. الرحلة في طلب الحديث، ص ۵۴؛ «اظهر بعض اليهود كتاباً باسقاط النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) الجزية عن الخيابة [يعني يهود خيبر] وفيه شهادة الصحابة ...».

قَاعِدُونَ ﴿۱﴾، بعد موسای کلیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) به خدا عرض می‌کند ﴿فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾، بعد هم ذات اقدس الهی فرمود: ﴿أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ﴾^۱، یک چنین ملت سرگردانی چگونه می‌شود ﴿فَضَلُّنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ باشد یا ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ باشد و مانند آن. یک گروه اندکی در آنها بودند، البته قرآن حق آنها را حفظ کرده که فرمود: ﴿مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ﴾، آنها سرجایشان محفوظ است.

اعتراف منکرین معاد به دو حیات و دو مرگ در دوزخ و تقاضای خروج از آن

اما جریان معاد؛ در بحث معاد اینها گفتند: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾، گاهی می‌گویند جز یک مرگ ما مرگ دیگر نداریم و گاهی هم می‌گویند بیش از یک حیات است نداریم. درباره ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾ چهار وجه بود که در بحث قبل گذشت، اینها چون در سوره «غافر» شنیده بودند که عده‌ای می‌گویند ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ﴾^۲، اینها می‌گویند ما بیش از یک مرگ نداریم و قهراً هم بیش از یک حیات نداریم؛ اما در سوره مبارکه «غافر» بعد از اینکه اینها این مراحل دنیا را گذراندند؛ از دنیا مُردند وارد صحنه برزخ شدند، از صحنه برزخ مُردند و وارد صحنه قیامت شدند، این دو موت و دو حیات را که تجربه کردند، وقتی که وارد دوزخ می‌شوند می‌گویند خدایا! تو که این قدرت را داری که جابه‌جا بکنی، هجرت بدهی، منتقل بکنی، موت و حیات می‌دهی، یک بار هم ما را برگردان از این صحنه به صحنه دنیا، ما صالح می‌شویم! ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ﴾؛ شما که دو بار این کار را کردید! اِماته کردی بعد اِحیا کردی، اِماته کردی بعد اِحیا کردی، یک بار دیگر هم اِماته بکن و بعد اِحیا بکن تا ما برویم در دنیا و مشکل خودمان را حل کنیم! اینها را

۱. سوره مائده، آیه ۲۶.

۲. سوره غافر، آیه ۱۱.

چه وقت می‌گویند؟ همین‌هایی که می‌گفتند: ﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾^۱ یا می‌گفتند: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾.

همین‌ها وقتی آن دو مرگ و دو حیات را تجربه کردند، می‌گویند خدایا! تو که این کارها را می‌کنی و کردی، یک بار هم این کار را بکن! جواب می‌دهند که از این‌جا به بعد رجوع ممکن نیست و ﴿كَلَّا﴾! از جهنم برگردید به دنیا، دیگر ممکن نیست.

پرسش: چطور عذاب در این‌جا از سخن می‌افتد، اما

پاسخ: همین یک تحقیر است، در صحنه معاد اجازه حرف نمی‌دهند: ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾^۲ آن روز کسی در صحنه قیامت حرف نمی‌زند؛ اما در جهنم که دارند سوخت و سوز می‌کنند، گاهی ناله

می‌کنند، گاهی یکدیگر لعن می‌کنند و گاهی هم ﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا﴾^۳ و مانند آن را می‌گویند.

جستجوی مؤمن بهشتی از رفیق قائل به حیات و مرگ واحد در قیامت

در بخشی از جریان قیامت هست که بعضی از بهشتی‌ها به یکدیگر می‌گویند ما رفیقی در دنیا داشتیم که به ما می‌گفت غیر از حیات دنیا و مرگ بعد از حیات دنیا خبری نیست، او دیگر الآن ما نمی‌دانیم کجاست، آیا جریان برزخ و قیامت برای او حل شد؟ الآن در بهشت است یا در جهنم است، کجاست؟ در سوره مبارکه «صافات» این است که فرمود: ﴿وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ * كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ * فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ﴾^۴ من دوستی داشتم که ﴿يَقُولُ ءَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ﴾^۵ می‌گفت آیا تو باورت

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

۲. سوره نبا، آیه ۳۸.

۳. سوره اعراف، آیه ۳۸.

۴. سوره صافات، آیات ۴۸ - ۵۱.

۵. سوره صافات، آیه ۵۲.

می شود که قیامت حق است؟ ﴿إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا﴾^۱؛ حالا که مُردیم و پوسیدیم و خاک شدیم، روز جزا و پاداش و کیفری هست؟ ما کسی داشتیم با ما این حرف را می زد و الآن من او را نمی بینم، آیا شما از او باخبر هستید یا نه؟ ﴿هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ﴾^۲.

مکالمه مؤمن بهشتی با رفیق منکر دو حیات و دو مرگ در جهنم

بعد به او اجازه می دهند که - چون بهشت بالاست و جهنم پایین - اشراف داشته باشد به جهنم و از بالا سری به جهنم بزند، ﴿فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾^۳؛ دید این شخص در وسط جهنم است! بعد به او گفت که ﴿قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدَتْ لِتُردِّينِ﴾^۴؛ قَسَم به خدا! تو نزدیک بود که مرا گمراه بکنی! تو می گفتی بعد از مرگ خبری نیست و من هم می گفتم که انبیا گفتند بعد از مرگ خبری هست من باور کردم و اگر حرف تو را باور می کردم امروز گرفتار سقوط می شدم. ﴿وَلَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ﴾ * ﴿أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ﴾ * ﴿إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى﴾^۵؛ یادت هست که می گفتی ما فقط یک مرگ داریم؟ آیا ما فقط یک مرگ داشتیم یا بعد از مرگ دوباره حیات و حساب و کتابی بود؟ ﴿أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ﴾ * ﴿إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى﴾ * ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ﴾؛ شما حرف های یادت هست که در دنیا می گفتی ما بیش از یک مرگ نداریم و عذابی هم - مَعَاذَ اللَّهِ - بعد از مرگ نیست! این صحنه ای که می بینید من الآن در این صحنه هستم: ﴿إِنْ هَذَا لَهَوُ الْفَوْزِ الْعَظِيمِ﴾^۶

۱. سوره صافات، آیه ۵۳.

۲. سوره صافات، آیه ۵۴.

۳. سوره صافات، آیه ۵۵.

۴. سوره صافات، آیه ۵۶.

۵. سوره صافات، آیات ۵۷ - ۵۹.

۶. سوره صافات، آیات ۶۰ و ۶۱.

آن وقت قرآن از این به بعد را نقل می‌کند که ﴿لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾.^۱ برهانی که ذات اقدس الهی برای آنها اقامه می‌کند، این است که می‌فرماید اگر - مَعَاذَ اللَّهِ - صحنه قیامت نباشد، دنیا می‌شود لغو؛ یعنی انسان بیاید و بخورد و هر کاری دلش خواست بکند، بعد حساب و کتابی نباشد، این می‌شود لغو، و خدای سبحان فرمود در کار ما لغو نیست و اهل بازی نیستیم، یک؛ و حصر می‌کند جز حق ما جهان را نیافریدیم، این دو.

بازگشت نیاکان به دنیا شرط پذیرش معاد توسط منکرین آن

آیه استدلال محل بحث این است که می‌فرماید اینها می‌گویند اگر معاد هست «آباء» ما را بیاورید: ﴿فَأْتُوا بِآبَائِنَا﴾، آیه ۳۳ همین سوره مبارکه «دُحَّان» که محل بحث است، به اصل مطلب که مربوط به مشرکین حجاز است برمی‌گردد: ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ * إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾؛ گاهی می‌گویند ما بیش از یک مرگ نداریم؛ یعنی بعد از اینکه حیات ما تمام می‌شود، مرگ فرا می‌رسد و دیگر خبری نیست و گاهی هم می‌گویند ما بیش از یک حیات نداریم؛ یعنی این طور نیست که بمیریم و دوباره زنده بشویم: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ﴾، این ﴿بِمُنْشَرِينَ﴾ یعنی حیات بعد نداریم. پس از اینکه گفتند: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾؛ یعنی ما بیش از یک مرگ نداریم و از اینکه گفتند: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ﴾؛ یعنی بیش از یک حیات نداریم و نشانه آن هم این است که ﴿فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ اگر حیات بعد از مرگ حق است نیاکان ما را برگردانید!

آن‌گاه ذات اقدس الهی می‌فرماید که اگر اینها به قدرت می‌خواهند ببالند، ما کسانی که خیلی مقتدرتر از اینها بودند را خاک کردیم و اگر اهل استدلال هستند، ساختار خلقت براساس حق و هدفمندی است: ﴿أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبَعِّعُ﴾، خیر در این‌جا به معنای فضیلت و کمال اینها نیست، آیا شما مقتدرتر هستید یا قوم «تُبَعِّعُ»؟ «تباعه»؛ نظیر «قیاصره»؛ نظیر «اکاسره» و نظیر خاقان‌ها بودند. خاقان می‌گویند لقب سلطنت‌های تُرکی است و قیصر برای روم است و کسری هم برای ایران است و «تباعه» برای کسی است که حَمِیر^۱ و سَبَأ و حَضْرَمَوْت را داشته باشد، اگر مالک این منطقه وسیع در خاورمیانه باشد، جزء «تُبَعِّعُ» است، ملوک «تُبَعِّعُ» یعنی کسانی که خیلی‌ها تابع اینها هستند. «تباعه» سلاطینی بودند که بر یمن و سَبَأ و حَضْرَمَوْت و اینها حکومت می‌کردند. فرمود شما مقتدرتر هستید یا ملوک «تُبَعِّعُ»؟ البته نه از نظر فضیلت؛ یعنی از نظر قدرت: ﴿أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبَعِّعُ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ که در سوره «سَبَأ» آن چند مرحله گذشت. ما آنها را که از شما قوی‌تر بودند: ﴿أَهْلَكْنَاهُمْ﴾. در سوره مبارکه «سَبَأ» دارد اینها که الآن معاصر حضرت هستند - یعنی معاصر پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هستند - اینها ﴿وَمَا بَلَّغُوا مِغْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾؛^۲ اینها یک دهم قدرت پیشینیان را ندارند، ما آنها را خاک کردیم و اینها که چیزی نیستند! این‌جا می‌فرماید: ﴿أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبَعِّعُ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾، این مباحث درباره بحث‌های تجربی و شواهد تاریخی و قصه خارجی بود.

۱. پادشاهی حَمِیر - دوران شکوفایی: ۱۱۰ پیش از میلاد تا ۵۲۰ میلادی - از پادشاهی‌های قدیم یمن بود. پایتخت این پادشاهی نخست شهر ظَفَّار و سپس شهر صنعای امروزی بود.

۲. سوره سَبَأ، آیه ۴۵.

اما برهان مسئله معاد که هم سالبه ذکر می‌شود و هم موجب؛ اگر جهان حساب و کتابی نداشته باشد، هر کس هر کاری کرد، کرد؛ این همه مکتب‌ها و مدرسه‌ها و آرای که هست معلوم نشود که حق با کیست! به هر حال این مکتب‌های گوناگون، این نخله‌های گوناگون، این آرای گوناگون و این مذاهب گوناگون، روزی باید معلوم بشود حق با کیست یا نه؟ اگر معاد نباشد همین‌طور در عالم ابهام است! اما اگر معاد باشد ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾، اصلاً روز، روز حق است! فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾، ما بازیگر نیستیم که بیایند و بروند و هر کسی حرف خودش را بزند و معلوم نباشد که حق با کیست! این نفی بازیگری، فرمود ما بازیگر نیستیم! ﴿وَمَا خَلَقْنَاهُمَا﴾ این «سماوات» و «أَرْض» را ﴿إِلَّا بِالْحَقِّ﴾، این «باء» یا بای «مصاحبه» است یا «باء» بای «ملابسه» است؛ یعنی مصالح اوّلی جهان حقیقت است. از این معلوم می‌شود که مصالح مادی را نمی‌خواهد بگوید، نمی‌خواهد بگوید که ما زمین را از فلان ماده خلق کردیم یا آسمان را از فلان ماده خلق کردیم! زمین چیزی نبود، آسمان چیزی نبود و ما اینها را آفریدیم، ولی ساختار اینها به «حق» است؛ مثل اینکه دستگاه روده و معده و اینها با طب خلق شدند. این دستگاه روده و معده مثل تُنگ خالی نیست، این تُنگ خالی را هر چه که به آن بدهی قبول می‌کند و جا می‌دهد؛ چه عسل بدهی و چه سَم بدهی، این‌طور نیست که این تُنگ حرفی برای گفتن داشته باشد، هم عسل را جا می‌دهد و هم سَم را؛ اما یک مختصر غذای مانده و مسموم را که به این روده و معده بدهی فوراً بالا می‌آورد؛ یعنی این روده به حق خلق شد، این معده به حق خلق شد. در تمام پاراگراف‌های تاریخی، «نظام» حق است! هیچ ممکن نیست کسی در نظامی، در مقطعی، در دوره‌ای، در سالی و در یک زمان و زمینی، کلاه سر مردم بگذارد، خیانت بکند و سالم دربرود، یک روز بالا می‌آورد! این خاصیت «حق» بودن نظام است!

فرمود ساختار این عالم حق است، در هر پاراگراف تاریخی متّقیان پیروز هستند؛ این ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱ موجبۀ کلیه است، نه اینکه فقط در بهشت مردان باتقوا موفق هستند، آنکه «مِمَّا لَا رَيْبَ فِيهِ» است؛ در تمام پاراگراف‌های تاریخی، در هر مقطع تاریخی، در هر زمان و زمینی، در هر دولت و ملتی، آنکه درست می‌گوید می‌ماند و آنکه در صَدَد کلاه‌گذاری بر سر مردم است، او بالا می‌آورد! این دنیاست و وضع تاریخ هم همین‌طور است! ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ این است! ﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ این است! یعنی اگر از خدا سؤال بکنید که زمین را با چه چیزی آفریدی؟ چیزی نبود که زمین را مثلاً از فلان ماده یا از چیز دیگری بیافریند! این یک دید الهی است، نه دید تجربی فیزیکی و شیمی، نمی‌شود گفت که شما آب را از چه چیزی خلق کردی؟ می‌گویند آب از دو جزء است! آن دو جزء از چه چیزی خلق کردی؟ این‌طور نیست که سخن از امر مادی باشد.

ناسازگاری ساختار خلقت با تبهکاری تبهکاران

فرمود این «باء» یا بای «مصاحبه» است یا بای «ملا بسة» است، فرمود ما این عالم را با حقیقت خلق کردیم؛ یعنی این باطل نمی‌پذیرد! طرزی ما روده شما و معده شما را آفریدیم که این غذای سمّی را بالا می‌آورد؛ طرزی فطرت شما را آفریدیم که حرف سمّی را بالا می‌آورد. می‌بینید که این کودک را تا دروغ یادش ندهند دروغ نمی‌گوید! این روایت نورانی مرحوم صدوق در توحید^۲ نقل کرده که تا یک سال اصلاً کودک را نزنید، چون اگر گریه می‌کند واقعاً درست می‌گوید؛ یا جایی از بدن او درد می‌کند، یا جای او تر و خیس است یا گرسنه است، او

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۸ سوره قصص، آیه ۸۳.

۲. التوحید (للسدوق)، ص ۳۳۱: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا تَضْرِبُوا أَطْفَالَكُمْ عَلَى بُكَائِهِمْ فَإِنَّ بُكَاءَهُمْ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ وَأَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ الدُّعَاءُ لَوَالِدَيْهِ».

ممکن نیست که بی خود گریه کند! طبق این ﴿فَاللَّهُمَّ أَفْجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱ فطرت را به حق آفرید، اگر کسی دروغ بگوید بالا می‌آورد و یک وقت هم رسوا می‌شود. یک بیان لطیفی سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) دارد که دروغ به مقصد نمی‌رسد: «أن الكذب لا يفلح»^۲ چرا؟ در بعضی از آیات دارد که به هر حال دروغگو رسوا می‌شود، فرمایش ایشان این است که انسان که کاری کرد، بعد بگوید که من نکردم! این کاری که کرد دیگر معدوم نمی‌شود، موجود است! حالا این را در هر جا مخفی بکند و به هر صورت مخفی بکند، حرفی را که زده، به هر وضع انکار بکند معدوم نمی‌شود، در مقطع خودش هست، یک؛ اگر چیزی موجود است، لازمی دارد، ملزومی دارد، ملازمی دارد، مقارن و همراهی دارد، دو؛ گاهی یکی از این لوازم و ملازم و ملزومات خودشان را نشان می‌دهند، سه؛ او رسوا می‌شود، چهار. ممکن نیست کسی بتواند با دروغ به مقصد برسد، برای اینکه آن دروغ نابود که نمی‌شود! کاری که انسان کرد یا حرفی را زد، یعنی در معدوم محض است؟ یا اگر حرفی را زد یا کاری را انجام داد این موجود شد؟ شیء موجود معطل نیست، این می‌افتد در چرخه تولید! مگر می‌شود چیزی در عالم موجود باشد و نیفتد در چرخه تولید؟ این سنگی که این جا افتاده در چرخه تولید است و مرتب دارد به زیر پای خود فشار می‌آورد تا اینکه یک وقت آن را سوراخ می‌کند، این طور نیست که چیزی موجود بشود، حرفی موجود بشود یا کاری را انسان انجام بدهد، این معطل و ساکت باشد! این می‌افتد در چرخه تولید، در چرخه تولید که شد، یک وقت سر برمی‌آورد؛ طبیعت این طور است، فطرت این طور است، کل نظام این طور است. فرمود ما نه باطل خلق کردیم و نه از حق صرف نظر کردیم؛ گاهی به صورت موجه است و گاهی به صورت سالبه: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْبِينَ﴾، یک؛ ﴿وَمَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾، دو. در سوره مبارکه «ص» هم آیه ۲۷ این است: ﴿وَمَا خَلَقْنَا

۱. سوره شمس، آیه ۸.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۱۰۳.

السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ﴿١﴾، اگر چیزی به مقصد نرسد باطل است! ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۱

همین است. در بخش پایانی سوره مبارکه «مؤمنون» همین است که فرمود: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ

إِلَيْنَا لَآتِرْجَعُونَ﴾^۲ شما خیال کردید که حساب و کتابی در عالم نیست! در این بخش پایانی سوره مبارکه «مؤمنون»

آیه ۱۱۵ فرمود: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾. بنابراین نظام، نظام حق است؛ اگر کسی

آبروی خودش را می‌خواهد نه بی‌راهه برود و نه راه کسی را ببندد! این ممکن نیست که کسی بی‌راهه برود و راه

کسی را ببندد و آبروی او نرود، این شدنی نیست! فرمود این نظام، باطل را بالا می‌آورد.

تبیین شبهه خلقت اشیا از «شیء» و محال بودن آن

اما آن مسئله‌ای که وجود مبارک فاطمه زهرا (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا) فرمودند که در بحث گذشته بیان شد، چون این

شبهه از دیرزمان بود، مخصوصاً از مادیین آن عصر؛ این شبهه را مرحوم کلینی (رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ) نقل کرد،^۳ بعدها

مرحوم میرداماد^۴ این را پروراند. آنها می‌گویند که این عالم را، حالا این زمین و آسمان را خدا از چه چیزی خلق

کرد؟ اگر از چیزی خلق کرد، پس معلوم می‌شود که آن ماده ازلی بود و نیازی به خدا ندارد. اگر «مِنْ شَيْءٍ» خلق

کرد، پس معلوم می‌شود که آن شیء ازلی است و - مَعَاذَ اللَّهِ - نیازی به خدا ندارد؛ اگر «مِنْ لَا شَيْءٍ» خلق کرد،

«لَا شَيْءٍ» که عدم است و محال است که عدم، ماده قرار بگیرد که آدم از هیچ یک چیزی بسازد! الآن این‌جا

سنگ و گلی نیست، ما از سنگ و گِل معدوم دیوار بسازیم، این محال است! پس هر دو قسم آن محال است؛ اگر

۱. سوره قیامت، آیه ۳۶.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۳۴.

۴. القبسات، ص ۱۳۳.

جهان را «مِنْ شَيْءٍ» آفرید، پس معلوم می‌شود آن شیء ازلی است، سابقه دارد و نیازی به خدا ندارد؛ اگر «مِنْ لَا شَيْءٍ» آفرید، «لَا شَيْءٍ» که عدم محض است و نمی‌تواند ماده باشد.

تاریخچه شبهه خلقت اشیاء از «شیء» و «لَا شَيْءٍ» در نفی توحید

این شبهه‌ای بود درباره اثبات توحید، از دیرزمان زرتشتی‌ها و دیگران این را پروراندند و آمده در حوزه اسلامی. اصل این شبهه را مرحوم کلینی (رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بازگو کرد، بعدها مرحوم میرداماد و اینها ذکر کردند. مرحوم کلینی دارد که خطبه‌ای وجود مبارک حضرت امیر دارد - حالا آن خطبه را می‌خوانیم - که از آن خطبه به عظمت یاد می‌کند، ایشان در جلد اول صفحه ۱۳۶ «کتاب التوحید»، «باب جوامع التوحید» حدیث اول، در آن جا دارد که شبهه‌ای که آنها گفتند این بود، عده‌ای برای مشوب کردن اذهان این حرف را زدند، فرمود «ثَنَوِيَّة» این‌طور گفتند که «أَنَّهُ لَا يُحَدِّثُ شَيْئًا إِلَّا مِنْ أَصْلٍ وَلَا يُدَبِّرُ إِلَّا بِأَحْتِدَاءٍ مِثَالٍ؛ خدا کاری که انجام می‌دهد دو خاصیت دارد: یا باید ماده باشد که روی این ماده چیزی ایجاد بکند و از طرفی هم الگویی هم باید داشته باشد که برابر آن الگو کار بکند، اگر خدایی هست کارش این است و شما می‌گویید که خدا هیچ‌کدام از دو کار را نمی‌کند و خدا نوآور است. اگر خدایی هست که هیچ کاری نمی‌کند مگر اینکه «مِنْ شَيْءٍ» و با یک الگو باید باشد که حالا وجود مبارک حضرت امیر هر دو را نفی کرد. حرف مرحوم کلینی این است که آنها می‌گویند: «إِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا مُحَدَّثَةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَإِبْطَالًا لِقَوْلِ الثَّنَوِيَّةِ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُ لَا يُحَدِّثُ شَيْئًا إِلَّا مِنْ أَصْلٍ» یک، که ماده باید ازلی باشد «وَلَا يُدَبِّرُ إِلَّا بِأَحْتِدَاءٍ مِثَالٍ»، یک الگو باید داشته باشد که برابر او الگوسازی بکند، دو. وجود مبارک حضرت امیر هر دو را در آن خطبه نفی کرد. «فَدَفَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ»، با این جمیع حُجَجِ ثَنَوِيَّةٍ وَ شبهه آنها را نفی کرد، چرا؟ «لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا يَعْتَمِدُ الثَّنَوِيَّةُ فِي حَدُوثِ الْعَالَمِ»، این است که می‌گویند: «أَنَّ

يَقُولُوا لَا يَخْلُقُ؛ اگر خالقى باشد و جهانى را بايد خلق كرد از اين دو حال بيرون نيست: «مِنْ أَنْ يَكُونَ الْخَالِقُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ»، يك؛ «أَوْ مِنْ لَا شَيْءٍ»، دو؛ شىء هم كه از نقيضين بيرون نيست. «مِنْ شَيْءٍ» خلق بكنند محال است، «مِنْ لَا شَيْءٍ» هم خلق بكنند محال است. «مِنْ أَنْ يَكُونَ الْخَالِقُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ أَوْ مِنْ لَا شَيْءٍ»؛ اگر بگويد كه خدا «مِنْ شَيْءٍ» خلق كرد اين اشتباه است، براى اينكه معلوم مى شود شىء قبلاً بوده و ازلى بوده و نيازى به خدا نداشت و اگر بگويد «مِنْ لَا شَيْءٍ» خلق كرد، اين نقيض است! «لا شىء» عدم است و از عدم كه نمى شود آدم چيزى خلق بكنند! «مُتَنَاقِضَةٌ وَ إِحَالَةٌ»؛ يعنى بيان محال است، «لِأَنَّ مِنْ تَوْجِبُ شَيْئاً وَ لَا شَيْءٌ تَنْفِيهِ» اين نقض است؛ اگر گفتيد خدا جهان را «مِنْ لَا شَيْءٍ» خلق كرد، «لا شىء» عدم است؛ اين «مِنْ» يا «مِنْ»، «تَبْعِيضِيَّةٌ» است يا «مِنْ»، «نَشِئَةٌ» است؛ يعنى از بعضى از عالم يا خلقت نشأت گرفته از بعضى از عالم است. عدم نه مى تواند كل باشد براى بعض و نه مى تواند منشأ باشد براى شىء. بنابر اين عالم خدا را «مِنْ شَيْءٍ» خلق كرده باشد، پس قبلاً شىء بود و ازلى بود و نيازى به خالق ندارد و اگر «مِنْ لَا شَيْءٍ» خلق كرده باشد كه «لا شىء» نمى شود مبدأ قابلى باشد و محال است. پس «مِنْ شَيْءٍ» محال است، «مِنْ لَا شَيْءٍ» محال است و وقتى كه طرفين نقيضين محال شد، پس خلقتى در كار نيست! اين عصاره شبهه آنهاست.

پاسخ على(عليه السلام) از شبهه مذکور و نقل آن در كافي كلينى(ره)

آن وقت وجود مبارك حضرت امير فرمود كه بله ما قبول داريم و اصل تناقض حق است؛ اما نقيض «مِنْ شَيْءٍ»، «لا مِنْ شَيْءٍ» است، نه «مِنْ لَا شَيْءٍ»! اين را مى گويند فلسفه. «مِنْ شَيْءٍ» محال است، بله چون ازلى نبود! آيا «خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ»؟ نه «مِنْ شَيْءٍ» نيست، چون شىءى در كار نبود! او «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ

الأَرْضِ^۱ است، نوآور است؛ اما نقيض «مِنْ شَيْءٍ»، چون «نقيض كلِّ شَيْءٍ رفعه»؛ «نقيض كلِّ رَفْعٍ أو مرفوعٌ»، نقيض «مِنْ شَيْءٍ»، «لا مِنْ شَيْءٍ» است، یک «لا» باید قبل آن بیاورید، نه اینکه «مِنْ» را روی «لا» بیاورید! نقيض «مِنْ شَيْءٍ»، «لا مِنْ شَيْءٍ» است، خدا جهان را «لا مِنْ شَيْءٍ» خلق کرد؛ یعنی چیزی نبود و بدیع بود. الآن اگر شما بخواهید چیزی را در ذهن خود تصور بکنید، ساخت و سازی دارید؟ فلان درخت را در ذهنتان تصور بکنید، این طور نیست که ریشه و آب و خاک و کود و اینها باشد و بعد درخت در ذهنتان است یا نه درخت را تصور می‌کنید؟ «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۲ پس نقيض «مِنْ شَيْءٍ» «مِنْ لا شَيْءٍ» نیست، بلکه «لا مِنْ شَيْءٍ» است. مرحوم کلینی می‌فرماید - بعد می‌رسیم به خطبه حضرت فاطمه زهرا (سلام الله عليها) - وجود مبارک حضرت امیر در این جا - در همین خطبه توحیدی - در اوّل خطبه این چنین فرمود: «اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِي حَرْبِ مُعَاوِيَةَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ فَلَمَّا حَشَدَ النَّاسُ قَامَ خَطِيباً فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الْمُتَفَرِّدِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خُلِقَ مَا كَانَ»؛ نه خودش از چیز است و نه آن چرا که خلق کرده از چیزی است. «لا مِنْ شَيْءٍ» نقيض «مِنْ شَيْءٍ» است، نه «مِنْ لا شَيْءٍ» نقيض «شَيْءٍ» باشد. بعد از بیان مرحوم کلینی، بعدها به دست حکما افتاده که مرحوم میرداماد براساس آن بحث کرده است.

پرسش: در خود خطبه فرمود: «وَبَاءَتْ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ».

پاسخ: اشیا از «الله» است، نه اشیا از چیز دیگر است! بله اشیا هم فاعل می‌خواهند.

پرسش: اشکال در جلسه گذشته هم همین بود، علم ریاضی یک عدد بی‌نهایت بود.

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۷؛ سوره انعام، آیه ۱۰۱.

۲. مصباح الشریعة، ص ۱۳؛ متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۴۴؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۲.

پاسخ: نه، مثال هم بايد با مَثَل هماهنگ باشد! ما در عدد، غير متناهي «لا يقفِي» داريم؛ غير متناهي «لا يقفِي» که محال نيست و داريم، غير متناهي «بالفعل» که تسلسل است محال است. الآن ما در ابدیت بهشت هيچ تردیدی نداريم، بهشت که نامتناهي است؛ اما نامتناهي «لا يقفِي» است، نه نامتناهي «بالفعل»! لا يتناهي «بالفعل» مستحيل است، اگر چنين باشد که تسلسل حق می شود و - معاذ الله - ما راهی برای اثبات مبدأ نداريم! «عدد»، غير متناهي «لا يقفِي» است! جهان را خدا «لا مِنْ شَيْءٍ» خلق کرد، اينکه در صدر آن دارد که «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ» به همين روال اين خطبه می آيد.

توصيف محقق کلينی از خطبه مذکور

بعد مرحوم کلينی بعد از نقل خطبه می فرمايد که «وَهَذِهِ الْخُطْبَةُ مِنْ مَشْهُورَاتِ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» که خیلی ها آن را حفظ کردند، بعد اين چنين می فرمايد: «فَلَوْ اجْتَمَعَ أَلْسِنَةُ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ» که «لَيْسَ فِيهَا لِسَانُ نَبِيٍّ»؛ اگر همه جن و انس جمع بشوند و پيغمبر در بين اينها نباشد «عَلَى أَنْ يُبَيِّنُوا التَّوْحِيدَ بِمَثَلِ مَا أَتَى بِهِ أَبِي وَأُمِّي» پدر و مادرم به فدای او! «مَا قَدَرُوا عَلَيْهِ»! اين حرف ها که نبود! اين طرز تفکر نه در يونان بود، نه در شرق بود و نه در غرب بود! «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى قَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ»! نگاه نمی کنید که آن نقيض را چگونه معنا کرد؟ «فَنَفَى بِقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ مَعْنَى الْحُدُوثِ وَكَيْفَ أَوْقَعَ عَلَى مَا أَحْدَثَهُ صِفَةَ الْخَلْقِ وَالْإِخْتِرَاعِ بَلَا أَصْلٍ وَلَا مِثَالٍ نَفِيًّا لِقَوْلِ مَنْ قَالَ إِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا مُحْدَثَةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»؛ اينکه می گویند هر چیزی از چیز ديگر بود، زير آن را آب بست! «وَأَبْطَلَا لِقَوْلِ الثَّوَيَّةِ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُ لَا يُحْدِثُ شَيْئًا إِلَّا مِنْ أَصْلٍ وَلَا يُدَبِّرُ إِلَّا بِأَحْتِذَاءٍ مِثَالٍ فَدَفَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ جَمِيعَ حُجَجِ الثَّوَيَّةِ وَشِبْهِهِمْ لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا يَعْتَمِدُ الثَّوَيَّةُ فِي حُدُوثِ الْعَالَمِ

أَنْ يَقُولُوا» یا «مِنْ شَيْءٍ» است که محال است یا «مِنْ لَا شَيْءٍ» است محال است، ایشان می‌فرمایند که نقیض «مِنْ شَيْءٍ» «لَا مِنْ شَيْءٍ» است که حضرت امیر در خطبه بیان کرده است.

پاسخ شبهه مذکور توسط حضرت فاطمه قبل از علی (علیه السلام)

این خطبه را حضرت بعد از ۲۵ سال عنایت کرده است؛ ولی صدیقه کبری (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا) همین بیان را بعد از رحلت وجود مبارک پیغمبر - در همان اوایل رحلت - این را فرموده است. مرحوم کلینی نقل کرد که اگر حضرت امیر نبود، حضرت صدیقه کبری همتایی نداشت.^۳ خطبه نورانی حضرت صدیقه کبری این است؛ البته خطابه آن مطلب دیگری است، ولی خطبه این است؛ آن خطابه‌ای که برای استرداد فدک با مردم حرف می‌زند یک چیزی است که عادی است و دیگران هم می‌فهمند، اما این چند جمله‌ای که در اول خطبه می‌فرماید این است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أُنْعَمَ وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهِمَ وَ الثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ مِنْ عُمومٍ نِعَمٍ ابْتَدَأَهَا وَ سُبُوغِ آلاءِ أَسَدَاهَا وَ تَمَامِ مَنَنِ وَالَاهَا جَمٍّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَدَدُهَا وَ نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمْدُهَا وَ تَفَاوَتْ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَبْدُهَا وَ تَدَبَّهْمُ لَاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا وَ اسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْزَالِهَا وَ تَنَّى بِاللَّدْبِ إِلَيَّ أُمْنَالِهَا، وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلِمَةً جُعِلَ الْإِخْلَاصُ تَأْوِيلَهَا وَ ضُمِّنَ الْقُلُوبُ مَوْضُوعُهَا وَ أُنَارَ فِي الْفِكْرَةِ مَعْقُولُهَا الْمُتَمَتِّعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَاهُ وَ مِنَ الْأَلْسُنِ صِفَتُهُ وَ مِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ»، به این جهت است که این حرف بوسیدن دارد! نه «لَا مِنْ شَيْءٍ»! «ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا»، پس «مِنْ شَيْءٍ» باشد محال است و نقیض «مِنْ شَيْءٍ» هم «لَا مِنْ شَيْءٍ» است، نه «مِنْ لَا شَيْءٍ»! اینکه مرحوم کلینی بر آن خطبه حضرت امیر خیلی تکیه می‌کند، همان فرق بین اصل تناقض است که نقیض «مِنْ شَيْءٍ» «لَا مِنْ شَيْءٍ» است و «مِنْ لَا شَيْءٍ» نیست! این شبهه و این مغالطه که

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۶۱؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَفَاطِمَةٌ مَا كَانَ لَهَا كُفُوٌ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ آدَمَ وَ مَنْ دُونَهُ».

دامن گیر آنها شد، کلینی روی آن دارد کار می کند! این خطبه را که می گوید جن و انس جمع بشوند در برابر آن خضوع می کنند، براساس همین اصل تناقض است! اصل تناقض را اگر از بشر بگیری سنگ روی سنگ بند نمی شود، اینها اصل تناقض را بد معنا کردند. «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا وَ أُنْشَأَهَا بَلَا احْتِذَاءٍ أَمْثَلَةٍ أَمْثَلَهَا كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَاهَا بِمَشِيَّتِهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا».^۴

توصیف محقق کلینی از عظمت علمی و مقام معنوی حضرت فاطمه و مصحف او

مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) می گوید که جبرئیل بر آن حضرت نازل می شد! این کار آسانی نیست! مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در همان جلد اول کافی - جلد اول کافی که اول آن باب عقل و جهل است، بعد باب علم است، بعد باب توحید است، بعد حدوث عالم است، بعد باب پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) مواعظ و کلمات اینهاست و بعد تاریخ اینهاست - در باب مورد زهرا (سلام الله علیها) یعنی این چاپ از کافی جلد اول، صفحه ۴۵۸ «بَابُ مَوْلِدِ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهَا» حدیث این است که «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ يَأْتِيهَا جِبْرِيلُ» که این «كَانَ يَأْتِيهَا» مفید استمرار است، امام (رضوان الله علیه) هم بر آن جمله خیلی تکیه می کرد که همه شما در سخنرانی ها شنیدید. این «كَانَ يَأْتِي» مفید استمرار است و اصلاً «كَانَ» را برای همین می آورند! «وَ كَانَ يَأْتِيهَا جِبْرِيلُ»، مگر جبرئیل برای هر کسی نازل می شود؟! خیلی از انبیا هستند که به وسیله فرشته های مادون جبرئیل وحی را دریافت می کنند! «وَ كَانَ يَأْتِيهَا جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطِيبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا»؛ هر حادثه ای که برای ذراری آن حضرت بخواهد اتفاق بیفتد، جبرئیل به آن

۴. دلائل الإمامة (ط - الحديث)، ص ۱۱۱؛ الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۹۸.

حضرت می‌رساند! اینها را به عرض حضرت زهرا(سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا) می‌گفت و وجود مبارک صدیقه کبری هم املاء می‌کرد و حضرت امیر می‌نوشت، این مُصحف فاطمه این خواهد بود! در این جا ندارد که حضرت خودش چیزی می‌نوشت: «وَكَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ ذَلِكَ». همه شما - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - مشمول شفاعت آن حضرت باشید و همچنین این نظام مشمول شفاعت ایشان باشد!

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»